

برای ما و جامعه‌ای که در آن زیست می‌کنیم، اصلی‌ترین نیاز، عامل بودن به سیره نبوی است. شاید در وهله اول چنین حکمی قاطع عجیب به‌نماید چه آن‌که شور و هیجان هنوز تعبیر «سیره نبوی» برای ما امری مبهم و راز آلوده بوده و همین امر یکی از خسران‌های عظیم نظری و عقیدتی ما است. در جامعه ما «سیره نبوی» و شخصیت و منش پیامبر هنوز آن‌چنان‌که عقیده مسلمانان «حکم می‌کند، واضح و آشکار نیست. در این مختصر قصد بر آن است که عنوان شود، نیاز به پیامبر اعظم (ص) در عصری که مدرن نام گرفته است، بیش از هر زمان احساس می‌شود. بالاخص جامعه ما که همان امر سنتی و امر مدرن سرگردان مانده است. ما از سنت‌های خود گسسته‌ایم، اما مدرن نیز نشده‌ایم، پس در این فضای

مشوش و بی‌هنجار، ما نیاز به پیامبر داریم؛ پیامبری که اگرچه خاتم النبیین است، لیکن پیام و ذات سیره‌اش، هرگز خاتمیت نیافته و هنوز دوران ساز است.

پیخوان به نام پروردگارت

تقدس دایی - مدرن از صورت‌بندی‌های حیات انسانی، بیش از آن‌که موجد «مدرن» شدن آن را فراهم آورده باشد، به گونه‌ای بی‌تعمال چوابع انسانی را از «معنا» تهی کرده است. این مدرنیزاسیون، چه در هر صه ظاهری مانند معماری شهرها و چه در پاره‌ای از سوگیری‌های نظری، هویت قدسی را از ذات زیستی انسان به «هی‌هویتی مدرن» استحاله داده است و شکفتا که گویی همین گزاره «مدرن» خود می‌تواند سرپوشی بر شکست‌ها باشد و لعاب بر ناگامی‌های انسان معاصر. طبیعتاً آن‌چه که مدرنیته در ایجاد تکنولوژیک خود به ازمان

آورده است به سهولت از شدن سازوکار زندگی انسان درجمله، اما همین صورت تکنولوژیک که گاه چنان «جسته» هیمنه و تفوقی را بر «روح» انسان مسئولی می‌کند که گویا دیگر مالورائی در کار نیست و هرچه هست در همین ابزار نهفته است. در واقع «هنگامه سازی» صورت تکنولوژیک مدرنیته بسط ماهیت و هویتی را سرلوحه خویش قرار داده که در آن امر قدسی «The sacred» چنان وصله ناچسبی به چشم می‌آید که فقدان آن، گناه دلبخیری می‌نماید. این «هویت‌های مدرن» که به جای آن‌که منجمله قیابیل سنتی باشند، میل شکست‌های مدرن‌اند و چنان در تنظیم شالوده‌های زیستی انسان، پره‌میت جلوه‌گر شده‌اند که «همنویت قدسی» در آن جایگاه نیست و اصول انسانی نیز از مرتبت را کسب نمی‌کند.

در این میان اما سیره محمد (ص) به مثابه یک «مسیر تازه» جلوه می‌کند. برای انسانی

که از «همنویت قدسی» خن آن پویشال‌های عرفانی نخبه‌نمای شرقی و غربی - سه دور افتاده محمد (ص) پیام‌آوری است که می‌توان منش او را متندی یافت که به مساتظیم روابط انسانی اجتماعی و «سیطره بر صورت مدرن» را می‌آموزد. یکتاپرستی که محمد (ص) منادی آن بود، در عین حال که متضمن پذیرش ذات قدس حق به عنوان منبع لایزال وحدتیت و توحید است، «هویت قدسی» را در متن جامعه عرب ولز کرده که در نهایت به شکل‌گیری یک «جامعه اسلامی» منجر شد. کارن آرمسترانگ در این باب بحث می‌کند که «قول به وحدت و یگانگی خدوند، فقط عدم شایستگی پت‌ها برای پرستیدن نبود، گنشت این که خدا یکی است، به معنای صرف تعریف عددی نبوده بلکه دعوتی بود برای این که مسلمانان این وحدت را به نیروی محرک حیات و جامعه خود قرار دهند. وحدت و یگانگی خدوند تنها می‌تواند در نفس واقعا کمال و یکپارچه مشاهده شود، اما وحدت الهی هم چنین از مسلمانان می‌خواست که اعمال دینی دیگران را ترک کنند» (۱).

بنابراین می‌توانیم که «یکتاپرستی» ای که محمد (ص) و اسلام به ما توصیه می‌کند، فقط یک معیاره روزسره دینی و ذکر نمیه و اوراد نیست، بلکه در پس همین قرار به وحدتیت «الله»، گستره معنا شاختی اصیل قدسی وجود دارد که متضمن معنا بخشی به پرتیک اجتماعی انسان است. این معنابخشی، نه فقط در فرم، بلکه در یک محتوای آرمانی گزاره می‌یسی، به صورت شکست‌نگیزی یک سازمان عقلانی به زیست انسانی اصطنامی کند.

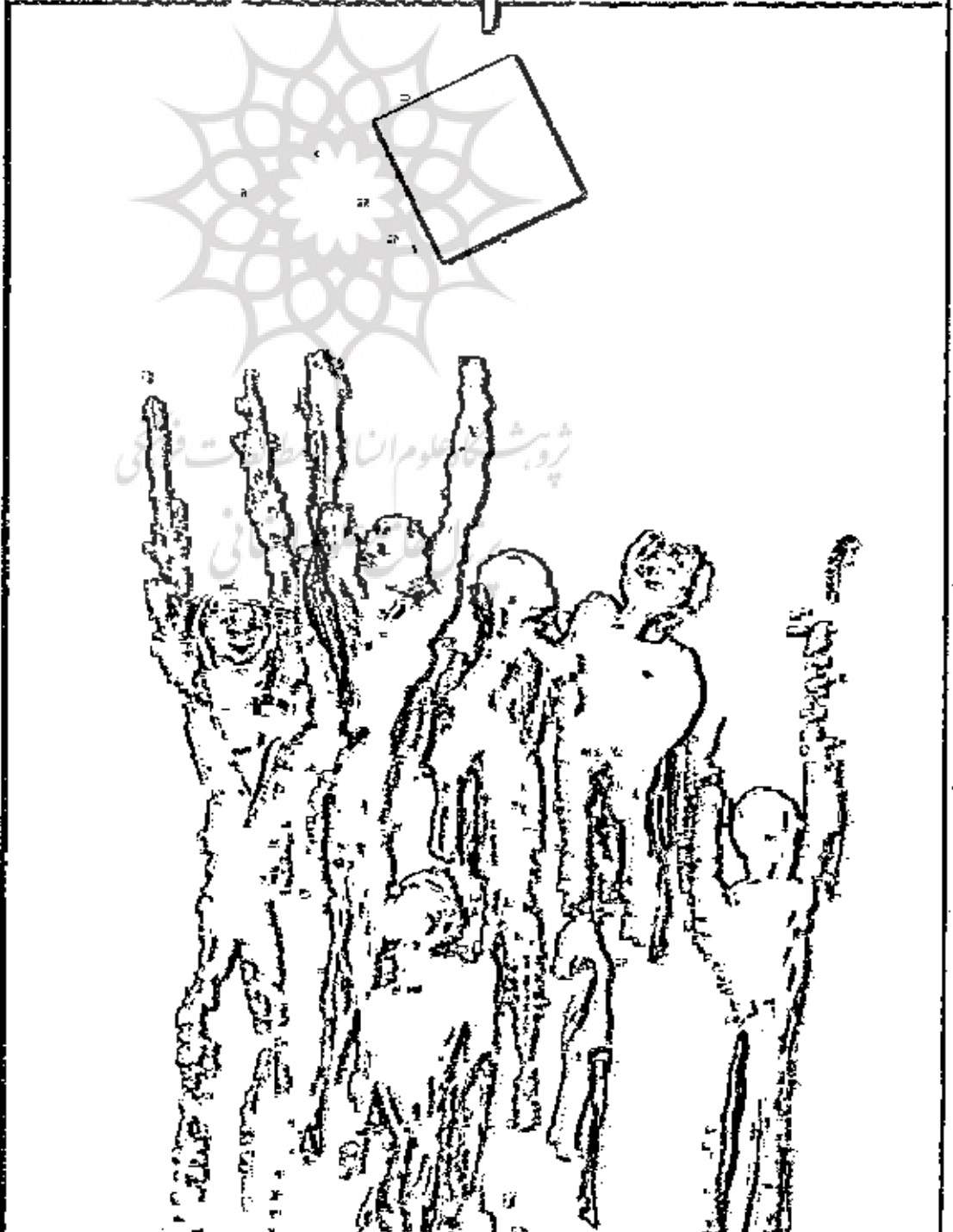
اما در عصر مدرن، این «سلمان عقلانی» یافت نمی‌شود. اگرچه وجه غالب مسلک‌های مدرن بر نقش عقل تکیه می‌کنند، اما آن عقل مورد اشاره گاه به یک خرد سوداوار که سوبه‌های مبتذل و فایده‌گرایانه از تجلعی به خود می‌گیرد، استحاله می‌یابد. این استحاله و دگر دسی، خود مصدق است بر اهمیت التزام به «عقلانیت فطری» که محمد (ص) مبلغ آن بود. در گفتاری مشهور از نبی اسلام آورده شده «هر که عقل ندارد دین ندارد». در حقیقت محمد (ص) به عامی‌آموزد «عقل فطری» که برخاسته از ذات موجد گرایانه و خداجویانه انسان است. می‌تواند اصول عقلی - ایمانی را به انسان اعطا کند که در نهایت باعث بسط یک «وجودان دینی نام» در کلیت ساختار یک جامعه شود و در چنین حالتی است که «جامعه اسلامی» معنا می‌یابد.

جامعه اسلامی در سیره نبوی و جامعه مدرن

کارن آرمسترانگ در اثر ارزشمند خود «تاریخ خدلباوری» می‌گوید: «دین خدای یکتا، روحیه‌ای رحمت‌آمیز ایجاد نمود که وجه ممیز ادیان متکامل‌تر بود. برافری و عدالت اجتماعی فضائل اصلی آن بودند. از این به بعد مسالوات‌طلبی نیرومندتر و ویژگی‌های اساسی کمال مطلوب اسلامی خواهد بود» (۲).

آرمسترانگ به خوبی ویژگی‌های اجتماعی‌ای که حضرت محمد (ص) ارائه می‌داده بیان می‌کند. در ابتدایی‌ترین تحلیل از جامعه اسلامی که سیره محمد (ص) پناه ساختار اجتماعی آن بوده «عدالت اجتماعی» به چشم می‌آید. این گزاره را البته بر خسی از دیدن‌آوری‌های مدرن نیز وجه هست خویش معرفی می‌کنند. اما عدول از ساخت قدس می‌انسان و قرارت ماده گرایانه از جامعه انسانی، بدون شک آن را به مقولهای سطحی تنزل بخشیده است. تا جایی که انواع ناعدالتی‌ها برای بسط این «عدالت موهوم» موضوعیت می‌یابد. در واقع عدالت در برخی از آموزه‌های مدرن، «عدالت برای خود» یا برای طبقه متبوع خود» و یا برای «جامعه در سیطره خود» است «Self» و «عدالتت خودمدار» در

# والایم دار



روایتی از سیره نبوی

این جا در هیئت یک «امر اجتماعی» رخ عیان می‌کند. به دیگر سخن آید تا لوگ «آرام‌نفسی» خویش را در حاله‌ای از یک «هیاز اجتماعی» مطرح می‌کند که طبیعتاً فشاری از جامعه آن راه به مثابه متدی راه گشایی پندارند.

اما محمد(ص) به سامی گویند «یک روز عدالت گستری به‌تر از هفتاد سال عبادت است». این جاست که اوج استقلال و مفهوم قدسی «عدالت» رخ عیان می‌کند. علی‌القاعده محمد(ص) به عنوان پیامبر یک دین - همانند دیگر پیامبران - باید بر تیار اهمیت عبادت تأکید کند. اما در این حدیث گران‌بها، عدالت بر عبادت صرف توفیق می‌بخشد تا مسلمین بنیاد آن چه را که «جامعه اسلامی» بر پایه آن نضج می‌گیرد فهم کنند. همین گفتار که از محمد(ص) به ما رسیده است. در عصر مدرن، روشنایی بخش ظلمتی است که فراگیر شده است. در سیره محمد(ص) «عدالت» بر یک امر شخصی یعنی «عبادت» ترجیح داده شد. طاعت در واقع عدالت به مثابه نیرویی نامشخص «impersonal» جلوه گر می‌شود و از تلقی خود مدارانه افتکاک می‌یابد. عدالت در ایجاد اجتماعی اگر محقق شود آن گاه عبادت معنا و مفهوم می‌یابد. در واقع عدالت در سیره محمد(ص) یک نمونه ازلی «prototype» از نحوه پرورش ساختار اجتماعی در جامعه اسلامی - الهی است.

فی‌الواقع در یک نگرش هستی‌شناسانه به این سوگیری، یعنی با وضعیت فناپذیری وجودشناختی (ontological) مواجه هستیم. عدالت به مثابه ازجیح‌ترین جهت‌گیری دینی شمرده می‌شود و انزلام به آن از عبادت متعالی تر است. البته نه آن که عبادت از اهمیت بر خوردار نیست. بلکه «عبادت و عدالت» لازم و ملزومی هستند که با اتصال مفاهیم معنایی بیابند. در سیره محمد(ص) و ره‌بخت و تارک دنیا بودن به شدت مذمت شده است. در واقع غنا بخشیدن به عدالت در سیره محمد(ص) دعوت به برپانیک اجتماعی است. در فانی آوردن لفظ عبادت در کنار عدالت، خود در بر دارنده پرهیز از دروغ‌نویسی و ورطه عدالت گستری صلاح‌اندیشانه و برکات‌مندی و غیر استملایی است. در جهان امروز وجه غالب دعوت به عدالت از همین منظر است. عدالت به معنای یک ماهیت علوی از «الوهِیت‌گرایی» و حتی الهادی می‌گوشد «ناسطانی» را تا نوریزه کند. که به خوبی در ایده‌های جمع‌گرایانه مدرن آشکار گشته‌اند. حال ایده‌های جمع‌گرایانه مدرن مانند مارکس به موازات آن که سوگیری‌های تئوریکش متضمن تقدس شخصی موسیقاییستی به امر اجتماعی تلقیست. بورژوازی به شمار می‌آید. میراثی از یک «عدالت موهوم» و توهم عدالت گستری را بر جای نهاده که نمی‌توان تأثیر آن را در جهت‌گیری‌های اجتماعی سیاسی معاصر بالاخص در جهان توسعه نیافته کتمان کرد.

تبشیر و انذار در عصر مدرن «پاپاها» آنتی‌انارسلناک شامنا و مبراشا و نذیر(۳) «ای رسول ما تو را مبعوث کردیم تا شاهد اعمال خالق و بشر و انذار دهنده به آن‌ها باشی. در قرآن کریم بارها برای توصیف رسالت محمد(ص) از دو واژه «تبشیر و نذیر» استفاده شده است. بشارت و هشدار. بشارت به فلاح در دنیا و عقبی و نذار به حقیقت در آنان.

با مذاقه در این آیات آن چه که قابل فهم است دو ساخت بنیادین در سیره نبوی هست. بشارت در سیره محمد(ص) را می‌توان امری به شمار آورد که از فلاح انسان در صورت التزام به واقعیت غایی «ultimate Reality» جهان هستی دلالت دارد. البته این امر، در رأس یا ابتدایی‌ترین مرحله از فرایند تبشیر قرار دارد. فی‌الواقع تبشیر محمد(ص) فراتر از بعد مکان و زمان این جهان است و فلاح در عقبی را نیز در بطن خود مستتر

دارد. بدین نحو ما یک ارتباط وثیق میان سعادت در دنیا و سعادت در آخرت می‌بینیم که چگلی منبسط از ساخت تبشیری سیره محمد(ص) است. چه در سیره محمد(ص) او به ما از شوق بپایش و قرب الی‌الله و سعادتش سخن می‌گوید که «ایمان» موجودیت آن را باعث می‌شود. «ایمان» در سیره محمد(ص) موجد اعتقاد ذهنی و پراتیک اجتماعی است. صرف تعبد و زیست و هیاتی، ایمان را به ارمان نمی‌آورد و تندرویی عمل‌گرایانه نیز آن را مخدوش می‌سازد. حضرت محمد(ص) به ما می‌آموزد که اگر «ایمان» در دو سطح اعتقاد و عمل و بر اساس متدی که در قرآن و سیره او پلرز است. در کلیت شئون زیستی فرد رخ عیان کند. بشارت بر لو یاد فهم جنت تجری من تحتها الا نهار».

بنابراین «تبشیر» و «ایمان» در یک تلازم معنایی آشکار هستند. بشارت بر آنانی تعلق می‌گیرد که اهل ایمان هستند. نه صرفاً اهل اسلام. این تصریح در کلام الهی وجود دارد که به محمد(ص) می‌گوید. «به آن‌ها (اعراب بادیه‌نشین) که می‌گویند ایمان آوردیم، بگوشتا «سلام» آور ما وید و هنوز ایمان به قلوب شما راه نیافته. بطن این کلام الهی، مشتمل بر اعتراض از ارتجاع سطحی نگر است که به قدمت تاریخ اسلام، وجود داشته است. در عصر مدرن نیز در هیاتی دیگر تکرار وجود می‌کند.

اما انذار در سیره محمد(ص) نیز در دو وجه بنیادین استمرار دارد. در یادی امر، دعوت به

**در این دوران، در جمعیت به ذات دین که سیره پیامبر نیز در آن متبلور است، معیاری متعالی است که در آن سنت‌های ارتجاعی و الحادانه جایگاهی ندارند.**

مشاهده و تعقل است که پیش‌زمینه انذار از حقیقت عقبی در دنیا را محقق می‌سازند. «هل صیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبه المکننین» در این زمین جست‌وجو کنید و عاقبت تکذیب کنندگان را ببینید.

نظر و تعقل موجودیت اصل آرمانی سیره بسوی رایب‌انگند و آن همانا «امر به معروف و نهی از منکر» است. انذار فقط لفظی زبانی در باب خسران آخرت نیست. بلکه به نوعی «ارائه آموزش» محسوب می‌شود. پرشور در دلایل شوربختی اقوام تارک دین و منفصل از خلد امری است که به انسان می‌آموزد. چگونه شالوده‌های زندگی فردی اجتماعی خود را بر اساس دین تا به آن ورطه هولناک رهنمون نشود. همین آموزش در اصل «امر به معروف و نهی از منکر» خود را به عنوان یک انذار نشان می‌دهد تا سرشت غایی این ساخت سیره نبوی در وجهی فلسفی «اجتماعی» رخ بنمایاند. البته این مقوله ویژگی‌های متعددی دارد که به اجمال می‌توان آن را پرهیز از اجبار و بهره‌گیری از زبان روشمند دینی بر شمرد.

از دیگر سو، ذات قدس حق به پیامبر خود ابلاغ می‌کند که چه کسانی و با چه ویژگی‌هایی «دعوت به حق» در آنان اثر می‌کند. «ما یستوی الاعمی و البصر». هرگز علمی و آگاه یکسان نیستند. یا حسن التومنین و جمال صدق‌ما ماهدوالله علیه» چگلی بر این امر دلالت دارند که انگلمان و اهل تفکر مخطلبان اصلی تبشیر و انذارند. چه به تصریح خود قرآن، برخی مصداق «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه» هستند و قهر خدا بر دل‌ها و گوش‌ها و چشم‌ها نشان پردم‌ای افکنده و سخن حق در آن‌ها پلا اثر است. به پرسش اصلی خود باز می‌گردیم، سؤال این است: در این روزگار که حکم کرده‌اند عصر مدرن است. سیره محمد(ص) و همین اصول تبشیر و انذار به چه کار می‌آید؟ آیا امر به سنکولار شدن، چنان بی‌بندیل شده که دینداران در اقلیتند و عرف

مباحث تقدیش بر دیانت حق‌اندیش، توفیق یافته؟

در عصر مدرن همانند عصر اسلام دشمنان سیره نبوی در دو قشر عمده نمود یافته‌اند: ۱- دین ستیزان که قرآن در وصف آن‌ها چنین می‌گویند: «فذا قیل لهم انما کما لسن الناس قالوا انؤمن کما امن السفاه الا انهم هم السفاه» ولکن لا یعلمون» و چون گویند به آن‌ها ایمان آورد. چنان چه دیگران ایمان آوردند پاسخ دهند چگونه ما ایمان آوریم. مانند بی‌خردان، آگاه بلشید. ایمان خود سخت بی‌خردند. اما نمی‌دانند» (۴).

در این آیه دین ستیزان می‌گویند که دینداران همی خردند» و از عقل خود بی‌نیادی سخن می‌گویند. که ایمان در آن مجلسی از اعراب نشارد. آیا این نگرش در جهان امروز ملبازای عینی ندارد؟

۲- مرتجعان، متحجران و متافقان، آنانی که دین خدا را چنان پوستین وارونه جلوه دادند و هنگامی که «هل ایمان به آنان خطاب می‌کنند» فساد خود را در راه اصلاح عرضه نکنند و حداقل «آزاده بانسید» خود را مصلح می‌خوانند. این امر تصریح قرآن نیز هست: «اذ قیل لهم لا یفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون» لا انهم هم المفسدون ولکن لا یؤمنون» (۵). قرآن می‌گوید آن‌ها مقصدند ولی خود «حسی‌اند». این نلتی، خود وجهی آشکار و بنیادین از «ارتجاع» است که با تزویر و قدرت همدست می‌شود تا اهل ایمان را کنار زنند. همین دو قشر معاند سیره

محمد(ص) و ایده‌هایی که صایر می‌کنند عمدتاً در مسیر تخالف و رزین یا بسط جامعه اسلامی است. لیکن به طرق متفاوت اولی آگاهانه

و دومی با ناآگاهی محض. نیل به جامعه اسلامی را ناممکن می‌سازند. اساس و بنیاد حرکت الهی محمد(ص) ایجاد جامعه اسلامی بود و هنگامی که این جامعه را «حتی در تعداد کوچک» محقق ساخته به پرورش حکومت دست بازید. مند تبشیری محمد(ص) به تو مسلمانی، شوق رسیدن به رستگاری اعطا کرد و به آنان آموخته ایمان به رستگاری منتهی می‌شود. بنابر این شاید نیاز باشد در عصر مدرن گزاره «سعادت انسان» از نو تأویل شود و یک رهیافت معنوی که معطوف به معرفی ذات و گوهر دیانت اسلام باشد، بنیاد مسأله دین پژوهی قرار گیرد.

«تبشیر» را می‌توان در همین راستا به کار برد. تبشیر در سیره محمد(ص) ارائه «ذات دین» و معنابخشی به جهان و لویی‌ترین مسیر به سمت نیل به جامعه اسلامی است. در حقیقت «تبشیر» و کنش آگاهانه و سنت شکن که ایجاد استملایی «همنیت نبوی» را به انسان باز می‌شناسد. بیکار چکی اجتماعی را مسلمان می‌دهد که الگوی بی‌بندیل از نظم الهی در پرورش ساختار جامعه است. در کلام الهی، مختصاتی واضح و آشکار دارد. آن‌جا که آورده شده: «وقدمنا الی ماعملوا من عمل فجعله نلرد می‌کنیم، در اینجا مراد از اصل بی‌حقیقت چیست؟

حقیقت در کلام الهی همانا «ذات دین» است. ذات دین نیز بر اساس «ظهور و ذات استی» که خداجویی و توحید وجه ممیز آن از ساحت مادی بشر که در قرآن با عنوان «اصصال کافکار» وصف شده - به شغرف می‌آید استوار است. اعمال بی‌حقیقت از یک سو «اعمال و آراء ضد دینی» و از سوی دیگر کنش‌های برآمده از تلخیخت و سنت‌های اجتماعی است که می‌کوشند خود را در لفافه دیانت عرضه دارند.

مطابق آن چه که پیش‌تر ذکر شد در مواجهه با ارتجاع شبه دینی و دین ستیزی شبه مدرن، تبشیر و انذار مقوله‌ای است که «هیاز» است.

انذار از توفیق سنت و مدرنیته بر دین، در حقیقت یادآوری می‌کند که میباید «ذات دین» فراموش نشود. در نگرش الهی، دین اصل است. نه سنت یا مدرنیته. اگر در مواجهه با دین ستیزی مدرن، به دامن سنت پناه برده شود و دین اساساً به عنوان یک «مدرنیته سنتی» معرفی شود، نتیجه همان قدر مخرب خواهد بود که در مواجهه با مدرنیته پناه بریم. در واقع این اصل بنیادین، اصل گرفتن دین نه سنت یا مدرنیته، ابهامی را نشو و نما می‌دهد که تبشیر بر آن دلالت دارد. آن گاه می‌توان گفت در عصر مدرن، «ایمان» ما به سیره محمد(ص) که سنت‌زدا و شرک‌زد است واقعیت عینی می‌یابد که پشت به فلاح عقبی و صلاح دنیا بدیدهی ترین بازتاب آن است.

**به قصد نتیجه**

شاید اگر در عصری که به مدرن شهره یافته به سر نمی‌بردیم، عنوان این نوشتار به «جواز ما چه» و قلمرو هر یک از این پارادایم‌های نظری یا حداقل برخی از وجوه آنان، سیره محمد(ص) لیسر در می‌جوریتی غریب می‌شود. این جاست که روشنفکر دیندار احساس مسئولیت می‌کند تا به فراخور غنای تئوریک و دینی خود، لعاب‌های مدرن و زنگارهای سنتی را از سیره محمد(ص) بزداید تا «ذات دین» آشکار شود. در این دوران که «مدرن» نام گرفته، عمل بودن به منش محمد(ص) در عمل تبشیری خلاصه می‌شود که او از زندگی مومن ارائه داده عقیده و جهاد» و شکفتن که هنوز هم عقیده بی‌جهاد و جهاد بی‌عقیده در همان وجهی متبلور می‌شود که در روش مرتجعان و مشرکان صدر اسلام پدیدار گشت.

در این زمان بر هیاهو، که بنیادگرایی و الحاد به مثابه دو تفکری که هر دو تصویری سنیزه جویانه از سیره محمد(ص) ارائه می‌دهند. جمعیت به ذات دین که سیره محمد(ص) نیز در آن متبلور است، معیاری معنایی است که در آن پذیرش نظم‌های اجتماعی ناغادانه و سنت‌های ارتجاعی و الحاد محلی از اعراب نمی‌یابد.

از سوی دیگر رنج مضاعف هنگامی خود را نشان می‌دهد که می‌بینیم حوزه‌های فکری و مجامع فرهنگی، کمتر از مقوله‌ای به نام «سیره نبوی» سخن می‌روند و سیره نبوی و قرآن که لازم و ملزوم هم هستند، به کناری نهاده شده و فلسفه یونانی اسلامی و ترهات این و آن، معیار مصلحتی ما شده است و هر دم بردم‌ای بر پر تو حقایق اسلامی افکنده می‌شود.

به هر روی، سیره نبوی می‌تواند نمایان‌گر همسیر جدیدی، برای طسی طریق سار در این جهان پر فتنه باشد. و گزاره جلیله «وما ارسلناک الا نبیراً و نذیراً» هنوز هم دلالت معنایی خود را نشان می‌دهد. اما در مظلومیت پیامبر همین بس که حتی مجامع و محافل سنتی ما نیز که قاعدتاً می‌کوشند نام و یاد پیشوایان را با مجالس خطبه و روضه زنده نگه دارند، از پیامبر یادی نمی‌کنند. کلام خدا و پیامبر خدا امروز در میان ما می‌جوریتی غریب یافته و گویا محمد(ص) و خدایش به نیکی این دوران را وصف کرده‌اند: «قال الرسول یارب ان لرمی اتخذوا هذا القرآن مهجوراً» (۶).

رسول به شکوه در پیشگاه خدا می‌گوید: پراپاها همانا است این قرآن را متروک و متزوی رها کردند»

**پانویسها**

- ۱- تاریخ خطبوی کالی استرلنگ ترجمه بهله‌الدین خرمشاهی، بهار سالکی، پژوهشگاه علوم فلسفی، ۱۳۸۵، ص ۸۲.
- ۲- همان، ص ۱۰۸.
- ۳- قرآن، ۵۸:۲.
- ۴- بقره، ۱۱۲-۱۱۳.
- ۵- بقره، ۱۱۶-۱۱۷.
- ۶- فرقان، ۳۰:۱.

